



## نقش هویت ساز دین در مهندسی فرهنگی نظام آموزش عالی

مجتبی عطارزاده\*

چکیده

"هویت" از شاخصه‌های بازشناسی و بازیابی جایگاه و شان فرد در فضای اجتماعی به شمار می‌رود. هر چند در گذشته، تعلقات قومی، قبیله‌ای، محلی و... از جمله عوامل تعیین کننده و تاثیرگذار در فرآیند هویت‌یابی بشمار می‌رفت اما امروزه در اثر پدیده جهانی شدن و روندنوسازی با آنکه از میزان اهمیت این گونه عوامل کاسته شده ولی جایگزین مشخصی برای آن پدید نیامده است؛ چه آن که به رغم نزدیک شدن ذهن‌ها به یکدیگر در اثر فرآیند مذکور، بر میزان سیالیت هویت‌ها یا به تعبیر ابرتسون "نسبیت‌گرایی هویتی" نیز افزوده می‌شود. در شرایطی این‌گونه هویت‌ها دیگر ثابت نخواهد بود و نسبت میان افراد با گروه‌های مرجع خواه شخص، گروه‌های اجتماعی یا ملیت‌ها، پیوسته دستخوش دگرگونی قرار دارد.

به تعبیر آنتونی گیدنز، بازاندیشی از ویژگی‌های دوران مدرن است. انسان‌های دوران جدید دیگر صرفاً گیرنده و واردکننده پیغام‌ها و مفاهیم نیستند، بلکه نوعی ارتباط و زاینده‌گی دو سویه پدید آمده است. یکی از این مفاهیم نقش و جایگاه دین در زندگی بشر است. در گذشته بواسطه محدودیت‌های ارتباطی، نقش دین در عرصه هویت‌سازی پررنگ و قوی بود اما در جهان جدید، مدرنیسم که خودباید در مقام وسیله‌ای برای تسهیل دستیابی انسان به اهداف ظاهری‌اش به مثابه غایت مطرح شده و چون ناتوان از ارائه و تامین هدفی جامع و ارزشمند برای پویا شدن حیات انسانی است، به ترویج امور سرگرم‌کننده‌ای می‌پردازد تا این ناتوانی را پوشش دهد.

دانش پژوهان در فضای علمی و مجامع دانشگاهی بیش از سایر اقشار در برابر این واقعیت که درک ما از دین متعلق به گذشته اما برداشت ما از انسان به بشر نوین ناظر است، خود را بانوعی ناسازگاری مواجه می‌بینند که تحقق کیستی و هویت خویش را در گرو حل آن می‌یابند. به طور حتم، ارائه تفسیری کارآمد از اندیشه دینی متناسب با نیازهای هویتی این پژوهشگران جوان، از یک سو تحقق حیاتی معنادار برای آنان در دوره دانشجویی و در همیشه دوران زندگی را به ارمغان خواهد آورد و از سوی دیگر، می‌تواند مبنای مهندسی مدبرانه فرهنگی جامعه قرار گیرد. تحقق چنین کار کرد و گانه‌ای را از دانشگاهی اسلامی می‌توان انتظار داشت.

واژگان کلیدی: دین، هویت، جهان‌گرایی، مدرنیسم، بازاندیشی

مقدمه

به باور جامعه شناسان سیاسی گذران ساختار سنتی جوامع و گام نهادن به دوران تجدید، اثر بسزایی بر هویت و بازشناسی شخصیتی افراد بر جای می‌گذارد. در چنین حالتی، جوامع دچار سرگشتگی و بی‌هویتی شده و به تعبیر دورکیم به حالت آنومی گرفتار می‌آیند؛ وجدان مشترک جامعه رو به زوال می‌نهد، ارزش‌ها و هنجارهای قبلی فرومی‌پاشند، چندگانگی ارزشی در سطح جامعه پدیدار شده و جامعه دچار تعدد شخصیت می‌گردد.

این حالت به ویژه در اقصی حاشیه‌ای که به یکباره در متن تجدید قرار می‌گیرند، شدت بیشتری دارد چه آنکه هویت‌های سنتی از قبیل همبستگی های قومی، قبیله‌ای، صنفی، مذهبی و... شبکه امنی از ضوابط اجتماعی پدید می‌آورد که نیاز به بسیج ایدئولوژیک به منظور جلوگیری از بروز حالت آنومیک و گسیختگی رامننتی می‌ساخت، اما با ورود به عرصه مدرنیسم و طرح هویت‌های مدرن و در نتیجه رنگ باختن تعلقات سنتی در برابر آموزه‌های جدید و عدم تکوین باورها و تعلقات نوین، این گونه اقصی‌ها به یکباره خود را در وضعیت انفصال می‌یابند که به منظور درمان این بحران، هیجان‌ها و جنبش‌های جمعی شکل می‌گیرد. گرچه حرکت‌هایی چون مدهای فکری، مدهای زیستی، عرفان جدید و... با ماهیتی معطوف به ارزش، نشان از تلاش برای جبران این گسست دارد اما به واقع آنچه به شدت جهت یافتن آن تلاش می‌شود، مقوله هویت است.

هویت عبارت است از احساسی که انسان نسبت به استمرار حیات روانی خود دارد. یگانگی و وحدتی که فرد در مقابل

اوضاع و احوال متغیر خارج در حالت روانی خود احساس می‌کند، از ویژگی‌های مستحکم انسان است. هویت زمانی مطرح می‌شود که انسان با "غیر" مواجه شود. شدت آگاهی انسان‌ها در میزان شناخت این "غیر" تاثیر مستقیم دارد. از این رو در مجامع آکادمیک و دانشگاهی که امکان شناخت و مقایسه برای دانش‌پژوهان فراهم است، نیاز به بازشناسی و تقویت بنیادهای هویت افزایش می‌یابد. در این بین، آدمیان برای معنی بخشیدن به زندگی، مناسبات خود با دیگران و با محیط به یک چارچوب ارزشی نیاز دارند که در گذشته و قاداری‌های محلی، قوی، زبانی، نژادی و ... تأمین‌کننده آن بود.

به رغم بقاء و دوام هویت‌های خصوصی اما فرآیند جهانی شدن به تعدد و افزایش هویت‌های عمومی منجر گردیده تا آنجا که غلبه دگرمداری بر خودمداری، ضرورت رجوع و بازگشت به ذخیره‌های هویتی را دوچندان ساخته است. دین و فرهنگ دینی که ریشه در ژرفای وجودی انسان‌ها دارد، چونان بستر مناسبی جهت بازیابی هویت مستقل و قابل اعتماد نزد گروه‌های سرگشته اجتماعی (نظیر جوانان) برخوردار از چنین احساس نیاز برآمده از آگاهی، می‌تواند محل اعتنا و تأمل واقع شود.

جهان‌گرایی مدرن و هویت

در زبان فارسی «هویت» به معنی صفت جوهری، ذات، هستی و وجوه منسوب به شیئی یا شخص (عمید، ۱۳۶۵: ۲۴۶) و آنچه موجب شناسایی شخصی یا چیزی می‌شود (مشیری، ۱۳۶۹: ۱۷۷) به کار رفته است. در فرهنگ جامعه‌شناسی بلکول به معنی پنداشت نسبتاً پایدار فرد از کیستی و چیستی خود در ارتباط با افراد و گروه‌های دیگر تعریف شده که از طریق تعاملات اجتماعی فرد با دیگران در فرآیند اجتماعی شدن تکوین می‌یابد. (جانسون، ۱۹۹۷: ۳۰۱) بر اساس دیدگاه‌های نظری و منابع تجربه‌شناسی معاصر، هویت امری اجتماعی است که فرد آن را در تعامل با افراد و گروه‌های اجتماعی کسب می‌کند.

هویت از هر نوع که باشد، برآیندی دیالکتیکی از دو صفت همسانی و ناهمسانی یا تشابه و تمایز بین خود و غیر خود و جذب و دفع است که می‌توانند با یکدیگر رابطه‌ای مکمل، متضاد و ... داشته باشند. دیدگاه‌های نظری و منابع تجربی هویت در سطح

### در واقع تأثیر کلی جهانی شدن بر هویت، بیش از آنکه شکل همگن‌کننده داشته باشد، بی‌ثبات‌کننده دارد و موجب تقویت قابل توجه احساس ناامنی شده است

فضای مدرن اما چنین تعلقات خاص‌گرایانه‌ای نمی‌تواند هویت‌بخش فرد در عرصه عمومی باشد، هر چند توان هویت‌بخشی چنین مقولاتی در عرصه خصوصی همچنان محفوظ است.

فردی و نظام شخصیتی و ویژگی‌های ساختاری و نظام اجتماعی صورت می‌گیرد. هویت افراد پس از شکل‌گیری از ثبات نسبی برخوردار است و به نوبه خود در مقام متغیری مستقل کنش‌های آنان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و کنش‌های افراد هم بر روی «خود» افراد و محیط آنان تأثیر می‌گذارد.

به ناکارآمدی رویکردهای قلمروگرا و دولت‌گرا در زمینه انسجام اجتماعی شده و تاکنون جایگزین عملی و مناسبی برای آن طراحی نشده است. این خلأ موجب شده تا برخی از ساکنان دنیای در حال جهانی شدن چنین نتیجه‌گیری کنند که چیزی به نام جامعه وجود ندارد. این منفی‌گرایی به احتمال قوی افت کلی در

خرد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی دیدگاه‌ها و منابعی که در آنها هویت در ارتباط با ویژگی‌های زیستی- روانی افراد مورد توجه قرار گرفته است، و دیگری دیدگاه‌ها و منابعی که در آنها هویت در رابطه با ویژگی‌های ذهنی- شخصیتی افراد بررسی شده است. در ارتباط با دسته اول علاوه بر شواهد روزمره زندگی که در آن افراد از روی علایم ظاهری و مشخصات جسمانی درباره هویت دیگران قضاوت می‌کنند، می‌توان به منابع روان‌شناختی به ویژه افکار و آثار اریک اریکسون رجوع نمود که هویت را تابع رشد سنی و تحولات زیستی- روانی افراد می‌داند. او معتقد است که احساس هویت در مقابل سردرگمی در سنین ۱۲ تا ۱۸ سالگی و احساس تعلق در برابر احساس انزوا در اوایل بزرگسالی در افراد شکل می‌گیرد. (جنکینز، ۱۹۹۶: ۳۵) در ارتباط با دسته دوم، علاوه بر دیدگاه‌های نظری، منابع تجربی قابل توجهی نیز وجود دارد که در آنها روابط هویت افراد با پنداشت‌ها و ویژگی‌های ذهنی- شخصیتی آنان مورد تأکید و تأیید قرار گرفته است. به عنوان نمونه «کرچ»، «کراچفیلد» و «بالاچی» عواملی چون سطح آگاهی، تعلق گروهی و ویژگی‌های افراد را در شکل‌گیری گرایش‌های آنان مؤثر می‌دانند. (کریمی، ۱۳۷۷: ۲۰۷)

در جمع‌بندی نتایج حاصل از دیدگاه‌های نظری و منابع تجربی موجود در ارتباط با هویت با تأکید بر دیدگاه‌ها و منابع تلفیقی، می‌توان گفت که هویت: امری اجتماعی است. شکل‌گیری و تغییرپذیری انواع و سطوح آن نزد هر فرد در فرآیند تعامل خود با جامعه و تحت تأثیر دو دسته از عوامل خرد و کلان از جمله ویژگی‌های

### دنیای امروزی دنیایی فرار است: نه فقط آهنگ تحولات اجتماعی در دنیای جدید سریع‌تر از هر نوع جامعه ماقبل مدرن است؛ بلکه میدان عمل و ژرفای تأثیرات آن بر کارکردها و شیوه‌های رفتاری جوامع پیشین نیز بی‌سابقه است

هویت اجتماعی را تقویت کرده است، و بویژه پیامدهای نامطلوبی را به جهت امتداد گسترده دنیای متجدد کنونی در فراسوی فعالیت‌های انفرادی و تعهدات شخصی، در پی داشته است.

دنیای تجدد آکنده از تهدیدها و خطرهای احتمالی است که اصطلاح بحران نه فقط به عنوان نوعی وقفه بلکه به عنوان وضع و حالی کم و بیش مداوم، درباره آنها مصداق می‌یابد. با این وصف، دنیای تجدد به طرز عمیقی در قلب هویت و احساسات شخصی نیز نفوذ می‌کند. در حقیقت مفهوم جدید هویت، روایت دیگری از فرآیند خویش‌نمایی است که شرایط اجتماعی دنیای متجدد در تقویت آنی نقشی بسزا دارد. این فرآیند یکی از عوامل فعال تغییر و تبدیل‌هایی است که در جامعه متجدد به چشم می‌خورد.

امروز جهانی شدن به مثابه فرآیند غیرقابل اجتنابی مطرح است که با عنایت به تعامل موجود میان آحاد انسانی و این پدیده فراگیر، بر مقوله هویت نیز تأثیر می‌گذارد. در واقع تأثیر کلی جهانی شدن بر هویت، بیش از آنکه شکل همگن‌کننده داشته باشد، بی‌ثبات‌کننده دارد و موجب تقویت قابل توجه احساس ناامنی شده است؛ چه آنکه نسل گذشته بر این باور بود که همه مردم وابسته به یک میهن دارای قلمرو می‌توانند و باید از طریق یک دولت مستقل یکپارچگی اجتماعی را تضمین کنند. اما رشد فضا‌های جهانی این امکان را از بین برده که بتوان دنیا را به واحدهای جغرافیایی متمایز و وابسته به قلمروی تقسیم کرد که مردمانی کاملاً مجزا دارند و هر کدام با یک حاکمیت مستقل اداره می‌شوند. جهانی شدن منجر

فقط پس از ظهور جوامع جدید و بویژه بعد از تفاوت یابی و تقسیم کار بود که فرد به طور جداگانه در کانون توجه واقع شد. (دورکیم، ۱۹۸۴: ۱۱۴)

با این همه گاه از مدرنیسم که در جریان جهان گرایی گسترش مضاعف یافته، به عنوان پدیده ای در بحران، تعبیری می شود. در مقامی که جهان جدید به مثابه جستجوی دیگری و ارتباط با دیگری معرفی می گردد، بحران مدرنیسم موجه جلوه می کند، چه آنکه جستجوی دیگری همیشه با جراحات و صدمات و ضرباتی همراه است که بر آن می توان نام بحران نهاد. به تعبیری آنجا که گفتگو و ارتباط هست، احتمال بحران نیز وجود دارد. به این معنا، مدرنیسم رومی توان فرهنگ و پدیده ای «بحران محور» نام نهاد که همیشه و همه جا با بحران های گوناگون از جمله آنچه «کسی یر که گارد» نیز نگران آن می باشد، (کاجی، ۱۳۷۸: ۲۱) بنابه دلایل زیر بیشتر است:

الف- تقابل تفسیر صرف جهان و تفسیر آن: مدرنیسم را شاید بتوان تنها فرهنگی در تاریخ بشری دانست که در نسبت خاصی با جهان، علم و صنعت و تکنولوژی را بوجود آورده و جهان و عین را مطابق ذهن تغییر داده است، در حالی که فرهنگ های دیگر از این ویژگی برخوردار نیستند و مبنای و مبادی نسبتی که با جهان برقرار می کنند، در تخالف با نسبت جدید انسان با جهان قرار دارد. در بسیاری از فرهنگ های جنوب، تصرف در جهان و طبیعت معنی نمی دهد و در معدودی از آنها که کم و بیش این امر موجود بوده است (مانند تمدن چین) اخلاق و ارزش متناسب با این شیوه موجود نبوده و ارزش هایی متضاد با این روش، معمول بوده است.

به دیگر سخن، آغاز مدرنیسم و تجدید را باید در زمانی جست که بشر تصمیم گرفت در مورد همه چیز و همه کس از نو بیاندیشد که تکنولوژی و همه پیامدها و دستاوردهای آن یکی از نتایج آشکار آن است.

از مولفه های دیگر تجدید آن است که این پدیده همه جا و همه وقت در جستجو و کاوش برای یافتن دیگری بوده است؛ سرزمین های دیگر، اندیشه های دیگر،

### انسان های دوران

جدید دیگر صرفاً

گیرنده و وارد کننده

پیغام ها و مفاهیم

نیستند، بلکه نوعی

ارتباط و زاینده

دوسویه پدید آمده

است

بازنگری های دیگر و عاقبت ارزش های دیگر. این جستجو و کاوش برای یافتن دیگری خواسته یا ناخواسته، فردیت و خویشتن مدرنیسم را شکل داده است و بدین جهت می توان جهان جدید را با فرآیند بروز و ظهور فردیت و شخصیت معادل و مترادف گرفت. در فرهنگ های سنتی مفهوم "فرد" تقریباً وجود نداشت و فردیت چندان پسندیده نبود.

نهادهای عصر جدید از بسیاری لحاظ بدیع و بی سابقه اند و به هیچ وجه دنباله فرهنگ ها و شیوه های زندگی ماقبل مدرن محسوب نمی شوند. از این نظر، نوعی ناپیوستگی تاریخی وجود دارد. دنیای امروزی دنیای قرار است: نه فقط آهنگ تحولات اجتماعی در دنیای جدید سریع تر از هر نوع جامعه ماقبل مدرن است؛ بلکه میدان عمل و ژرفای تأثیرات آن بر کارکردها و شیوه های رفتاری جوامع پیشین نیز بی سابقه است. (کیدنز، ۱۹۹۰: ۲۷)

تجدید در اصل و اساس، نوعی نظم اجتماعی پس از نظام های سنتی است. تغییر شکل زمان و فضا در ترکیب با راه و روش های تکه برداری، زندگی اجتماعی را از حیطه نفوذ احکام یا تکالیف و کردارهای از پیش تعیین شده دور می کند. این در واقع، بافت کلی بازتابندگی فراگیری است که عاملی مؤثر بر پویایی نهادهای عصر تجدید را تشکیل می دهد. بازتابندگی عصر تجدید را باید متمایز از نظارت بازتابی بر اعمال و افعال دانست که از ویژگی های ذاتی هر نوع فعالیت انسانی است. بازتابندگی جامعه متجدد به حساسیت و تأثیرپذیری بیشتر حوزه های فعالیت اجتماعی و نیز به تجدید نظر مداوم در روش ها و نگرش ها بر اساس اطلاعات یا دانش های نوین، مربوط می شود؛ ضمن آنکه مشخصه های متفاوتی برای تمییز مدرنیسم از دیگر هویت ها و فرهنگ ها وجود دارد؛ پدیده ای که در آن بازنگری و مذاقه و نقادی به حدی محدود نمی شود؛ فرآیند استقلال و خود بنیادی و خود آئینی آدمی، فرآیند ناتمام شکل گیری فردیت، روندی که از انسان می خواهد آن چنان که هست خود را بشناسد نه آن گونه که می باید.

وارزش‌مندترین انگیزه‌ها و نیازها چون تکامل و خدمت پایین نمی‌آوردند و از این رو با تصویر جدید از انسان و ارزش‌های او در تعارض و کشمکش قرار می‌گیرند. افسون این تصور جدید و خاطره آن تصور قدیم، کشمکش‌هایی را در انسان پیرامونی که در جهان جدید زیست می‌کند، به وجود آورده است.

ه- تقابل فهم و تقدس‌سنت: فرهنگ‌های جنوب که با فهم سنت آشنایی کامل

نیز برای خدمت به سنت می‌باشد در حالی که در نگرش مدرنیستی این رابطه یک سویه است و در همه جا سنت برای انسان و نه انسان برای سنت خواسته می‌شود. سنت برای فرهنگ‌های جنوب، نه تنها به مثابه طیب برای بیمار که به مانند باغی است که آدمیان می‌باید از آن نگهداری و مراقبت نمایند؛ در حالی که از این لحاظ، فرهنگ غرب را می‌توان فرهنگی انسان محوری نام نهاد و این انسان محوری با

که در نتیجه رویارویی با تمدن غرب و مدرنیسم، با دوگانگی تفسیر صرف جهان و تغییر جهان مواجه گشته‌اند.

ب- تقابل دوگانگی و یگانگی: از ویژگی‌های عقل جدید آن است که موضوعی (Object) را مفروض می‌گیرد که ذهن (Subject) می‌باید به آن شناخت و معرفت حاصل کند. از این رو، دوگانگی عین و ذهن را می‌توان از خصایص بنیادین مدرنیسم و نیز عقل جدید به حساب آورد و همین دوگانگی است که زمینه‌ساز فکر تغییر در جهان می‌گردد. به معنایی ذهن با معما و مسأله جلوه دادن عالم و آدم، از آن موضوع فاصله می‌گیرد و خود را فاعلی شناسایی مفروض می‌گیرد که می‌باید از آن موضوع و مسأله، شناخت و آگاهی بدست آورد. اما نسبت انسان جنوب با عالم و آدم از این نسبت جدید و دوگانگی آن جداست. در این نسبت، جهان مسأله‌ای نیست که باید حل گردد بلکه رازی جاودان است که در آن، دوگانگی عین و ذهن جایی ندارد. حال آنکه از مهمترین خصایص عقل جدید آن است که به تفسیر و تبیین محض موضوعات قانع نیست و قصد تغییر طبیعت و موضوع انسانی را دارد.

از نمادهای این تقابل و دوگانگی و یگانگی، تقابل علم و دین است. در حالی که علم با اسطوره‌زدایی از طبیعت و مسأله مفروض کردن آن و زایل نمودن شگفتی‌های عالمانه و سبب یابی طبیعت، بوجود می‌آید، در دین که حاصل مواجهه انسان با امر قدسی است، امر قدسی، متبرک و منزه در نظر گرفته می‌شود که از حوزه تغییر و تصرف برکنار است.

ج- تقابل انسان محوری و سنت مداری: در فرهنگ‌های جنوب، نه تنها سنت برای خدمت به انسان است که انسان

### امروز جهانی شدن به مثابه فرآیند غیرقابل اجتنابی مطرح است که با عنایت به تعامل موجود میان آحاد انسانی و این پدیده فراگیر، بر مقوله هویت نیز تأثیر می‌گذارد

دارند، نقد سنت را که پدیده‌ای مختص مدرنیسم نمی‌شناختند و به تازگی با آن آشنا شدند و این دو نیز تقابل و تعارضی را در وجود و هویت آنها سبب گشته است.

و- تقابل جدی گرفتن و جدی نگرفتن زندگی: جدی گرفتن زندگی و یا آن را تنها محل گذر دانستن نیز در اندیشه و پیشه فرهنگ‌های پیرامونی، خالی و عاری از تضاد و کشمکش نیست.

ز- تقابل حق و تکلیف: بشر جدید به مقولاتی چون آزادی، حقوق مدنی، استقلال شخصیت و ... بسیار فکر کرده و با وجود جراحات و صدمات بسیار به فردیت دست یافته است. اما فرهنگ‌های جنوب با این فردیت مشکل دارند و

سنت مداری، تقابلی را در دنیای جنوب ایجاد کرده است.

د- تقابل انسان متوسط و انسان متعالی: در برداشت تجدد از انسان، او بسان مجموعه‌ای از نقاط مثبت و منفی (برجسته و کم رنگ) تلقی می‌شود. در این برداشت، او انسان متوسطی است که علاوه بر نیازهایی چون نیاز به خوب بودن، نیاز به مفید بودن، نیاز به درک زیبایی و نیاز به تکامل را دارد، به شهرت و قدرت و سودجویی و رقابت با دیگران هم نیازمند است و برای خویش ننگ و عار نمی‌داند که به این نیازها هم بها دهد. اما فرهنگ‌های پیرامونی از ارزش‌هایی تبعیت می‌کنند که انگیزه اعمال، افکار و حالات انسانی را از بزرگترین و مهمترین

تعارض حق و تکلیف، آزادی و ارزش، فردیت و جمعیت، نمودهایی از این تعارض به حساب می‌آیند.

ح- تقابل دین انسانی و دین فرا انسانی: اگر جوهر دین مواجهه انسان با امر قدسی فرض شود، در دنیای قدیم ارتباطی یکسویه بین امر قدسی و انسان مشاهده می‌گردد. به طور خاص در ادیان ابراهیمی و در یک رابطه یکطرفه این خداوند است که با انسان سخن می‌گوید و انسان نیز اگر با خدای خویش سخن می‌گوید، در مقام طرح ایرادهای بنیادی نیست. اما با بروز و ظهور فردیت در جهان جدید، انسان کنونی با عناوینی چون دین انسانی و یا طرح پرسش‌هایی چون از دین چه انتظاری می‌توان داشت؟ و دین به چه نیازهایی از ما پاسخ می‌دهد؟ روبرو شده است. انسانی که مابین دو جهان ایستاده، کشمکش و جدالی را بین این دو رویکرد در وجود خود حس می‌کند. پرسش‌هایی چون: دین برای انسان آمده یا انسان برای دین؛ نیازهای بشری چه نقشی در برداشت‌های دینی می‌توانند و باید داشته باشند؟ دین انسانی چه نسبتی با انسان دینی پیدا می‌کند؟ و .... نهاد وجودی او را مخاطب قرار می‌دهد.

طرح مقولات مذکور، هویت در بُعد فرهنگی را به چالش می‌کشد.

هویت‌یابی در نظام فرهنگی

پارسونز در قالب نظریه سیستم اقدام «Action system»، نظام فرهنگی را در جوار نظام اجتماعی و نظام شخصیتی قرار می‌دهد. هر یک از این نظام‌های فرعی یا زیر مجموعه‌ها، متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و هر گونه تغییر در یکی از آنها، در بقیه و در نهایت در کل

منظومه کلان باعث دگرگونی می‌گردد. به عقیده او در یک جامعه یا سیستم کاملاً همگرا، بازیگران، نیازهای متقابل یکدیگر را تأمین می‌کنند و از همین رو انگیزه همکاری، تعامل و تعادل در آنها ترغیب می‌شود. (کازمی، ۱۳۷۷: ۴۹)

به این ترتیب اگر جامعه نتواند در یک فرآیند پرورشی و آموزشی، ارزش‌ها و هنجارهای معتبر و مورد قبول خود را در وجدان فردی و جمعی درونی کند، نتیجه محتوم آن بروز بحران و از دست رفتن قوام و دوام جامعه خواهد بود. از نظر کارکردگرایان، رفتار اجتماعی نتیجه سلسله ملاحظات و هنجارهایی است که در جامعه حاکم است. لذا چنانچه فرد، اعتماد خود را به این هنجارها از دست بدهد؛ آنگاه کنش او تحت تأثیر شرایط جدید تغییر می‌کند. به طور مثال، هنگامی که فرزند به مدرسه و دانشگاه فرستاده می‌شود با این اطمینان است که او با فراگیری علوم و فنون و شیوه‌های جدید تفکر و عمل، فردی مفید برای جامعه خواهد شد. اما اگر کوچک‌ترین خللی در این اعتماد پدید آید و شبه‌ای در هر یک از انگاره‌های هنجاری جامعه ایجاد گردد، آنگاه اساس و پایه انسجام اجتماعی متزلزل می‌گردد و اعتماد متقابل در روابط افراد از میان می‌رود. در چنین شرایطی، همه فکر می‌کنند مغبون شده‌اند و به تدریج این ناهنجاری فراگیر می‌شود و روابط اجتماعی دچار هرج و مرج و عصیان می‌گردد. اگر این پدیده به ارکان تصمیم‌گیری سیاسی- اقتصادی دولت نیز سرایت کند؛ آنگاه مجموعه دچار از هم‌گسیختگی فرهنگی و اخلاقی می‌شود و در نتیجه، امکان توسعه و پیشرفت و به‌کارگیری منابع مادی و معنوی در راه ترقی را از دست می‌دهد و در چرخه

یک دور باطل گرفتار می‌شود. در چنین شرایطی، اعتماد مردم از همدیگر سلب می‌شود و نسبت به قوانین و هنجارها بی‌تفاوت می‌گردند و هر کس می‌کوشد تا امکانات موجود را به خود اختصاص دهد و در این راستا از محروم ساختن دیگران در بهره‌وری از امکانات، هیچ ابایی ندارد.

شدت این روند در جوامع در حال گذار، بیشتر است؛ چه آنکه در این گونه جوامع با برکنده شدن ساختارها و شالوده‌های سنتی حاکم بر جامعه، افق‌های جدیدی در زندگی افراد شکل می‌گیرد که یکی از این نمونه‌ها تغییر و دگرگونی در شیوه‌های هویت‌یابی به افراد است که در جوانان برجسته‌تر می‌باشد. به تعبیر گیدنز: «مدرنیته نظمی مابعد سنت است که در آن به ناچار پرسش چگونه باید زیست، در تصمیم‌گیری‌های روزانه در قالب چگونه رفتار کردن، چه پوشیدن و چه خوردن پاسخ می‌گیرد.» (گیدنز، ۱۹۹۰: ۴۵)

با پیدایش مدرنیته، بازاندیشی خصلت دیگری به خود می‌گیرد. در این دوره، بازاندیشی مبنای نظام تولید قرار می‌گیرد به گونه‌ای که اندیشه و کنش پیوسته در یکدیگر انعکاس می‌یابند و به صورت بازتابی درمی‌آیند. بنابراین ویژگی مدرنیته نه استقبال از مقولات نو به صرف جدید بودن آن، بلکه فرض بازاندیشی درباره «خود» است. از این رو، در دنیای جدید هویت شخصی و هویت اجتماعی به گونه‌ای متباین با ارتباطات شخصی و اجتماعی جوامع سنتی مسأله‌زا می‌شود. می‌توان چنین پنداشت که این جریان با دگرگون ساختن شرایط و چارچوب سنتی هویت‌سازی و تضعیف و انحلال منابع هویت‌ساز سنتی، منابع هویت‌ساز در جهان کنونی

را از قبل متمایز می‌سازد. هر چند بر سر منابع هویت‌بخش اجماع وجود ندارد اما دست کم بر سر این مسأله اتفاق نظر هست که با بسط فرآیند تجدد، منابع سنتی هویت‌بخش به تدریج رو به تحلیل نهاده و قدرت استعلایی خود در معنادگی به هویت کنشگران را از دست می‌دهند. گیدنز در این رابطه معتقد است: در جوامع سنتی، افراد در واحدهای اجتماعی کوچک ولی منسجم قرار می‌گرفتند و در چارچوب آن واحد هویت می‌یافتند؛ ولی با فرآیند تجدد و گسترش فضای اجتماعی، امکان هویت‌یابی در چارچوب محدود و معین اجتماعی رو به کاهش است. (گیدنز: همان)

به عبارت دیگر، هویت‌یابی فرد در جوامع سنتی معمولاً به شکلی منفعلانه صورت می‌گرفت که تا حد زیادی از محدود و اندک بودن منابع هویت‌ساز ناشی می‌شد. فرآیند تجدد با فضا ماند کردن زندگی اجتماعی، زمینه‌رهای فرد از دایره تنگ نهادها و عوامل سنتی هویت‌ساز را فراهم آورد و در این راستا دیگر «خود» مفهومی منفعل نیست که صرفاً تأثیرات روانی شکل گرفته باشد، بلکه از اثر گذارنده‌های اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد. هویت اجتماعی در اینجا، «خصوصیات اجتماعی»، عقاید، ارزش‌ها، رفتارها و نگرش‌های متمایز اجتماعی است و بر مبنای تعریفی استوار می‌گردد که فرد بر مبنای عضویت در گروه‌های اجتماعی و به صورت بازتابی از خویشتن ارائه می‌دهد. بر این اساس، مفهوم هویت اجتماعی دال بر وجود مجموعه رفتارهای سازمان‌یافته بین گروه‌هایی است که به لحاظ اجتماعی به صورت یکسان و مشابه انجام می‌گیرد و شناسایی هویت اجتماعی تلاشی است

برای تحلیل الگوهای تکرارپذیر و کنش‌ها و نگرش‌هایی که در گروه‌های اجتماعی وجود دارد. پس هویت اجتماعی اساساً از طریق مقایسه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد که فعالیت‌های گروهی از بسترهای نمود و تجلی آن به شمار می‌رود.

آثار مهم خود را «طغیان توده‌ها» نام نهاده و در آن بر این نکته تأکید دارد که در جهان جدید، آدم‌های عادی مدعی شهروند بودن هستند. (رجایی، ۱۳۷۶: ۲۲) رعیت جای خود را به شهروند داده که خواهان اطلاع از روند تصمیم‌گیری و حتی دخالت در آن است. در چنین حالتی که انسان‌های عادی، مشارکت در امور را چونان نیاز ذاتی خود می‌پندارند، بدیهی است که هویت‌جویی گروه تحصیل‌کردگان نباید امر غیرعادی و عجیب تلقی شود. از آنجا که لازمه شهروندی، تعهد و پای‌بندی به مسائل جامعه است، حذف و نادیده‌انگاشتن حق شهروندی؛ بی‌توجهی به هویت است که افراد خود را با آن می‌شناسند. در صورت اثبات و احراز عضویت در اجتماع، به افراد هویتی دست می‌دهد که در سایه آن هرگز اجازه انجام اموری که بدان خدشه وارد سازد را نمی‌دهند. از آنجا که هنجارشکنی‌ها غالباً از سوی جوانان صورت می‌گیرد، اهمیت تحقق این مهم نزد آنان در مقایسه با سایر اقشار جامعه بیشتر است.

بر خلاف بینش سنت‌گرایان و محافظه‌کاران که با استناد به این سخن ارسطو «جوانان هنوز محدودیت‌های زندگی را فرا نگرفته‌اند و زندگی آنان بیشتر تحت تسلط احساس اخلاقی است تا استدلال» در عیب‌جویی از جوانان، عموم نظریه‌پردازان علوم اجتماعی نظیر پیژنه بر این باورند که دوره نوجوانی و جوانی دوره‌های کاملاً متمایز محسوب می‌شود که طی آن مغز انسان ظرفیت پرداختن به مقولات مجرد را پیدا می‌کند، مسائلی نظیر فکر‌رهای اجتماعی از پدیده‌های منفی، رستگاری طلبی برای جهان، علاقه‌مندی به سیاست همراه با گرایش‌های خودبزرگ‌بینی و استقلال

♦

اگر جامعه نتواند در یک فرآیند پرورشی و آموزشی، ارزش‌ها و هنجارهای معتبر و مورد قبول خود را در وجدان فردی و جمعی درونی کند، نتیجه محتوم آن بروز بحران و از دست رفتن قوام و دوام جامعه خواهد بود

♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

بروز نیاز آگاهانه به هویت در دوران دانشجویی

در اثر تحولات اجتماعی؛ گرچه ماهیت انسانی انسان‌ها تغییر نیافته اما بستر پاسخگویی به نیازهای آنان دگرگون گشته است. از جمله نیازهای ذاتی انسان، احساس نیاز به حفظ «کرامت» و «شأن» انسانی است که از دیرباز در ژرفای وجودی او موج می‌زده است و امروزه در جوامع مدرن در قالب حق شهروندی بازتاب می‌نماید. «اورتگاگاست» یکی از

طلبی در رفتار شکل می‌گیرد. (پیاژه، ۱۹۶۷، ۶۹: در این دوره خاص از زندگی، آنچه بیش از سایر مقولات توجه جوان را به خود جلب می‌کند؛ جامعه‌ای است که وی در صدد ایجاد تغییر در آن است. بر خلاف سایر اقشار که وضعیت موجود را می‌پذیرند، در جوانان این استعداد و در عین حال توانایی برای دگرگون ساختن آنچه به زعم آنان شایسته تغییر است، وجود دارد. بر این اساس، نوجوانان و جوانان - به ویژه گروه دانشجویان - برای فعالیت‌های سیاسی اعتراضی به خصوص با ویژگی آرمانگرایانه، بسیار مستعدتر از مسن‌ترها هستند. چرا که دوره دانشجویی خود شکلی از ادامه روانی مرحله نوجوانی محسوب می‌شود که طی آن جوان ورود خود به جهان واقعی و پذیرش مسئولیت زندگی را برای چند سال به تعویق می‌اندازد و در این دوره در دنیای ایده‌ها و مباحث مجرد زیست می‌کند. در این مقطع، جوان دانشجوی به تضاد آشکار میان ایده‌ها و آرمان‌های پاک‌ی که در این مدت آموخته است و نظام اجتماعی - اقتصادی که معمولاً نافی آن ایده‌هاست، پی می‌برد. در چنین فضایی و در جستجوی هویت، بخش سیاسی و فعال‌تر دانشجویان معمولاً ایدئولوژی‌های پوپولیستی، مساوات‌طلبانه و رمانتیک، گرایش پیدا می‌کنند. (مشایخی، ۱۳۷۲: ۲۹) دانشجویان مثل دیگر منتقدان روشنفکر در سرگردانی ایدئولوژیک بسر می‌برند و به خاطر ناکامی در پدید آوردن یک نظریه اجتماعی که بتواند تلاش‌های افراد را پیوسته به سوی شکل مطلوب‌تری از زندگی اجتماعی هدایت کند، بیشتر از دیگران شایسته سرزنش نیستند. اما خطای آنان در این است که از این

شکست فضیلتی می‌سازند و به عیب از اقدام انقلابی برای ساختن جامعه‌ای عادلانه سخن می‌گویند. این در حالی است که تجربه قرن بیستم نشان داده که یک انقلاب، به آسانی می‌تواند به جامعه‌ای توتالیتر منتهی شود. (باتامور، ۱۳۶۹: ۱۷۱) قدر مسلم افزایش گرایش به اقدامات رادیکال، با افزایش میزان از خودبیگانگی ناشی از بی‌هویتی نسبت مستقیم دارد. «از خود بیگانگی» به حالتی روانی و احساسی ناشی از ساختارها و روابط اجتماعی اطلاق می‌گردد که اغلب خود را در علائمی نظیر احساس به مفهومی، انزوای اجتماعی، بی‌قدرتی، بی‌هنجاری و جدائی از خود (بی‌هویتی) متجلی می‌سازد. ناگفته پیداست افزایش ضریب بی‌هویتی، تأثیر منفی ژرفی در ثبات و پیشرفت اجتماعی خواهد گذارد. بر این اساس، استفاده از فرصت توقف کوتاه‌مدت و موقتی جوانان در مراکز آموزشی همچون دانشگاه‌ها با هدف هویت‌سازی ضمن آنکه از میزان گرایش به ایده‌های رادیکال می‌کاهد، ضریب اطمینان به پیشرفت اجتماعی را افزایش خواهد داد. از این رو، از جمله انتظارات از دانشگاه به فعلیت رساندن هویت دانشجویی است، چه آنکه هویت، مبنای شناختی است که هر فرد را از دیگری متمایز می‌سازد و مهمترین دریچه برای کسب شناخت جهان خارج و مبنای رفتار است. همچنین، هویت صرفاً مخصوص دوره جوانی نیست، بلکه برای همه انیان‌ها مطرح است. در حال حاضر، فرآیند هویت‌یابی به ویژه در حوزه جوانان به مساله، بحران و مشکل تبدیل شده است و هرچه جامعه به پیش می‌رود، مساله هویت‌یابی پیچیده‌تر می‌شود. مجموعه عواملی در تشدید این بحران؛ نزد جوانان، موثر

است: الف- تنش میان خویشتن و جامعه؛ برعکس نوجوانانی که معمولاً برای تعریف کیستی خود در تلاشند، جوانان غالباً خود را می‌شناسند و در نتیجه فرق زیادی بین خود و جامعه قائل اند. ب- کاوش‌های محتاطانه؛ ویژگی دوران جوانی عبارت است از: کاوش دقیق و جدی در دنیای افراد بزرگسال، کاوش‌های نوجوانان یا کاوش‌های آزمایشی جوانان می‌تواند به تعهد دائمی منجر گردد. در این کاوش، تلاش برای پی بردن به نقاط ضعف و آسیب‌پذیری هادرفرد روبه تزیاید می‌گذارد. ج- بیگانگی و همه چیزتوانی متناوب؛ احساس انزوا، پوچی یا غیرواقعی بودن در روابط اجتماعی و شخصی و نیز جهان‌پدیدار شناختی می‌تواند حس همه چیزتوانی، آزادی کلی و توانایی تغییر کامل زندگی دیگران و انجام کارهای غیرممکن را در پی آورد. د- امتناع از جامعه‌پذیری؛ در جوانان، جامعه‌پذیری‌های قبلی خود مورد سوال قرار می‌گیرد و ممکن است به همنوایی دوران نوجوانی انتقاد شود و در صدد یافتن قواعد جدید اجتماعی، در برابر تسلیم مقاومت شود. ه- ارزش‌گذاری برای حرکت و تغییر؛ جوانی، نیازمند تغییر است. ماندن در یک مکان مادی، موقعیت روانی برای مدت طولانی، باعث تنش و عدم تعادل می‌گردد. نیاز به تحرک خویشتن (یعنی رشد و نمو) یا به تحرک در آوردن دیگران (تغییر اجتماعی و سیاسی) رواج دارد و ایستایی باعث وحشت می‌شود. وقفه در تحرک، به معنای مرگ است. بزرگترین ترس یک جوان را احتمالاتی توان ناتوانی در تغییر دانست. برای گروه جوان، حفظ تمایز خود به رسمیت شناساندن و برجسته کردن این تمایز در حقیقت نوعی سیاست



اواخر، قاطعانه ابراز می کرد که دارای تمدنی مستقل است. این احیای دینی، که حاکی از برباد رفتن آمال انسان‌ها در نقاط مختلف جهان است، بیانگر گرایش‌ها و تمایلاتی است که دیگر مضمون و محتوای گذشته خود را ندارند. در برخی زمینه‌ها، پیکاردینی، بیشتر واکنشی شدید علیه نفوذ و تأثیرگذاری‌های یکدست جهانی شدن است. در عرصه‌های دیگر نیز این پیکار بسان راهی برای حفظ

فردی ارزشمند محسوب می‌شود. متمایز جلوه کردن در گرایش و سبک زندگی و سیاست فردی (امانه ضرورتاً در ظاهر و پوشش) برای انسان حایز اهمیت خواهد بود. چنین ویژگی اساساً منطبق با نظریه آن گروه از جامعه‌شناسان است که سیاست و هویت را در جامعه مدرن به سوی ابراز تفاوت‌های فردی که افراد عامدانه و باشادی آنها را جشن می‌گیرند، جهت یافته می‌دانند. (کیدنز، ۱۹۹۰: ۱۰۲) به عقیده اینان در دوره نوگرایی متاخر، بیش از آنکه به سیاست‌های بخش دلبستگی وجود داشته باشد، سیاست زندگی مورد توجه است. سیاست آزادی بخش در برگیرنده مبارزه برای آزادی و بهبود فرصت‌های زندگی برای همگان است، در حالی که سیاست زندگی؛ سیاست خویشتن‌یابی در محیطی است که به صورت بازاندیشانه‌ای مرتب شده است. (کیدنز، ۱۹۹۱: ۲۱۴)

حضور جوانان دانش‌جو در فضای علم، مدار دانشگاه، امکان بازاندیشی در راستای بازیابی هویت را تسهیل و در عین حال تشدید می‌کند. در چنین شرایطی است که نیاز به یک تحلیل قانع‌کننده از فلسفه هستی و پویش این جهانی انسان در راستای دستیابی به آرامشی درونی، رجوع به فرهنگ دینی را ضرورت می‌بخشد.

#### نقش هویت‌ساز فرهنگ دینی

وضعیت پست مدرن، حیات دوباره، غیرمنتظره و پیچیده ادیان از جمله اسلام را شانه‌هاست. در مواجهه با تجدد، جهان اسلام در مسیر مبارزه، دین و سیاست را به یکدیگر پیوند زد تا هویت خود را حفظ کند. این در حالی است که در این

هویت صرفاً مخصوص دوره جوانی نیست، بلکه برای همه انسان‌ها مطرح است. در حال حاضر، فرآیند هویت‌یابی به ویژه در حوزه جوانان به مساله بحران و مشکل تبدیل شده است و هر چه جامعه به پیش می‌رود، مساله هویت‌یابی پیچیده‌تر می‌شود

هویت، طریقی برای اعلام منافع فقراست. همچنین گاه این انتظار از دین وجود دارد که جای خالی رادیکالیسم مارکسیستی-لنینیستی را پر کند. تجدید حیات دین موجب شده است که افراد بسیاری از چنگال ماتریالیسم‌هایی یابند. عامل دیگر برای پشت کردن به ماتریالیسم، افشاگری‌هایی است که در مورد جنبه‌های جهانی و جدی خطرهای زیست محیطی صورت گرفته است. همچنین آگاهی دانش علمی از محدودیت‌های خود در درک واقعیت، موجب شده است دین به لحاظ عقلانی، اعتبار و ارجحیت بیشتری یابد. چه آنکه علم جدید قصد

دیگر پیشرفت علم، امروز معنای حرکت در عرض دارد؛ یعنی پیشرفت عرضی، نه طولی. در برابر حرکت دیگری وجود دارد که به سمت عمق است و جنبه عمودی دارد. اختراع، پیشرفت عرضی است اما طرح پرسش‌های اساسی و اهتمام به پاسخ آن‌ها، پیشروی در طول و عمق است. بدیهی است که پیشرفت علم در عرض به اندازه پیشرفت طولی آن که در ژرفای وجود آدمی اثر می‌گذارد و آن را از درون به تحرک و پویایی وامی‌دارد، از اهمیت برخوردار نیست. گرچه به قول پروفیسور آبراهام ایدل چگونگی زندگی انسان در آینده به طور فزاینده‌ای به وسیله علوم

از جمله علوم فیزیکی، زیست شناسی و علوم اجتماعی تعیین خواهد شد، اما این سخن نباید بدان معنا گرفته شود که علم توانایی ایجاد ارزش را داراست. علم، ارزش نمی آفریند، تنها انسان است که ارزش می آفریند. علم به ما فضیلت نمی بخشد بلکه انسان خود فضیلت و تقوی را در وجود خویشتن می رویند و پرورش می دهد. (سلزام، ۱۳۷۵: ۱۵۱) هر قدر هم که ماشین آلات و ابزار تولید که فراهم کننده زمینه ای برای ارضای نیازمندی های مادی انسان است تکامل بیشتری یافته و بهتر شوند، باز نمی توانند تعریفی از پیشرفت به دست دهند، زیرا پیشرفت به معنای علم و تکنیک بیشتر و بهتر نیست، مگر آنکه آنها به وسیله هدف های با ارزش انسانی هدایت و نظارت شوند. در نتیجه چنین روندی نهادهای متجدد صرف نظر از امکانات رهایی بخش، پدید آورنده ساختارهایی برای حذف و طرد هویت فردی هستند و منحصرأ در جهت شخصیت ذاتی افراد برنامه ریزی نشده اند و در نهایت به حاشیه ای شدن افراد می انجامد (حاشیه ای بودن عبارتست از زندگی فرد در دنیای اجتماعی بدون آنکه به هیچیک از آنها تعلق داشته باشد. این حالت به تولید اضطراب روانی می انجامد). بیهودگی شخصی - یا این احساس که زندگی چیز ارزشمندی برای ارائه ندارد - در تجدد متاخر به صورت مساله ای اساسی درمی آید. این پدیده را باید با توجه به سرکوب بعضی پرسش های اخلاقی که در زندگی روزمره مطرح می شوند و پاسخی نمی یابند، مورد تامل قرار داد. "انزوای وجودی" چندان ارتباطی با جدایی فرد از دیگران ندارد بلکه بیشتر معلول جدایی از منابع و سرچشمه های اخلاقی است که برای نوعی هستی رضایت

بخش و پروپیمان لازم به نظر می رسند. تصویر یازتابی "خود" بوجود آورنده طرح ها و برنامه هایی برای متحقق ساختن - و تسلط بر - خویشتن است. ولی تاهنگامی که این امکانات صرفاً به معنای تعمیم کنترل های نظام یافته جامعه متجدد به "خود" افراد باشد، مفهومی اخلاقی در بر نخواهد داشت. تنها گفتگو به انزوای وجودی انسان خاتمه می بخشد. گفتگوی انسان با دیگری، در نهایت به گفتگوی انسان با خودش برمی گردد؛ زیرا هر کس، دیگری را از طریق خودش درک می کند و می فهمد. نسبت هایی که در وجود انسان میان پیام دریافت شده

دارد. به قول مولانا؛ جان، خبر است و هر که را خبر بیشتر، جان نیز بیشتر و این اصل در هرمنوتیک جدید که هر انسانی در یک گفتگوی از پیش آغاز شده شرکت می کند و این باور که "زبان، خانه وجود است"، همگی وجود انسان را چون نقطه ای که در آن دیالکتیک و دیالوگ آشکار می شود، ترسیم می کنند. در چنین موجودی هر چه هست، عبارتست از تمایل به سازگارشیدن ناسازگارها، به وحدت رسیدن کثرت ها و... در صورتی که انسان هویت دیالکتیکی و دیالوگی پیدا کند، آنگاه ناسازگاری های احتمالی معنای خود را از دست می دهد.

آنچه چنین هویتی به انسان می بخشد، چیزی جز ایمان نیست؛ اما باید توجه داشت که ایمان غیر از عقیده صرف به وجود خداوند است. ایمان واقعی مخصوص انسان های به فردیت رسیده است. انسان هایی که از تسلط مراجع اقتدار بیرونی و درونی رها شده اند و به تنهایی ویژه ای رسیده اند و گرنه انسان های معمولی زیر تسلط عرف ها، آداب، رسوم و... زندگی می کنند. این عوامل برای آنها حکم پناهگاه هایی را دارند که در آن اضطراب درونی این انسان ها ساکت می شود و ولی پناه بردن به این پناهگاه ها ایمان نیست، گرچه هزار رنگ دینی هم به آن زده باشند. بی جهت نیست که در قرآن مجید میان اسلام و ایمان فرق گذاشته شده و بسیاری از مردم در عصر پیامبر اعظم "مسلمان" (و نه مومن) خوانده شده اند. غزالی نیز در احیاء العلوم می گوید: ایمان اکثریت مردم چیزی جز تقلید نیست؛ هویت آنچه آنها دارند؛ تقلید است نه ایمان. عمودخانه دین (به معنای واقعی آن) نگرشی است روحانی و معنوی نسبت به هویت انسان

آگاهی دانش علمی از محدودیت های خود در درک واقعیت موجب شده است دین به لحاظ عقلانی اعتبار و ارج بیشتری یابد. علم ممکن است به تسخیر طبیعت موفق شود ولی قدرت واقعی این نیست آن دانایی که توانایی می آورد فراتر از تسخیر و تصرف طبیعت است

خدا و عقل و سایر موضوعات صورت می گیرد، گفتگویی را قوام می بخشد که مبنای شکل گیری هویت انسانی است. انسان با آگاهی، انسان است و آگاهی هم هویت دیالکتیکی و نیز هویت دیالوگی

و معنای حیات واقعی نیز همین است که در معرض چالش پدیده جهانی شدن واقع گردیده است. در این نزاع، یا دین مضمحل می گردد و یا چونان نیروی توانا احیا می شود و با ارائه قرائت های نواز واقعیت های موجود، جاذبه ای قوی برای جویندگان هویت فراهم می آورد. آنچه این جذب را دو چندان می کند، عدم وصول به مرحله تصمیم و وانهادن انتخاب و گزینش به افراد است. "تصمیم" در زبان عربی به معنای کرکردن است و آدمی که به مرحله تصمیم می رسد، گوش خود را نسبت به هر حرف و سخن دیگری جز آنچه بدان رسیده است؛ می بندد. پرواضح است هویتی که قدرت گزینش افراد را پاس نهد، نمی تواند به مرحله تصمیم رسیده باشد. در شرایطی که در حیات بشری متاثر از فضای جهانی شدن، نفوذ و کوشش سنت کمتر شده و افراد ناگزیر به انتخاب شیوه زندگی خود از میان گزینه های مختلف می شوند، (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۰) ضریب پذیرش آئین های هویت بخشی چون ادیان و درراس همه مکتب اسلام که به این مهم عنایت دارند، بیشتر می شود. با همه این تفصیلات، به رغم رویکرد هویت بخشی دین در فضای جهانی شده امروز، نگاه تمام خواهانه به دین به این معنا که آن را تماما هویتی ساخت یا هویتی دانست، انجام رسالت آن در بین قشر جوان بویژه بخش تحصیل کرده آن را با مانع روبرو می سازد. باید توجه داشت که دین برخلاف مکاتب بشری که صرفا در پی هویت سازی است، به دنبال حقیقت بخشی می باشد. دین گرچه هویت می آورد اما فقط هویت نمی آورد. هویتی که دین به ارمغان می آورد، درکنار بلکه فرزند حقیقتی است که به آدمیان می بخشد. دین

در ابتدا به دنبال آن است که آدمی را متحول کند و در پی این تحول است، که زمینه تبلور هویت خود به خود فراهم می آید. ناگفته پیداست که نیاز به تحول درگرو آگاهی است و در نتیجه افشار آگاه تر، هویت جو تر هستند.

از آن جا که بخش قابل ملاحظه ای از منابع انسانی در پی هویت جویی رامی توان در مقطع آموزش عالی یافت، دانشگاه ها نقش برجسته ای در این بین می یابند. نظام آموزش عالی علاوه بر کارکردهای اصلی نظیر تولید دانش، انتقال دانش و ارائه خدمات علمی به جامعه، توسعه فرهنگ جامعه و غنا بخشی به فرهنگ عمومی، عامل تغییر در مناسبات اجتماعی از رهگذر ایجاد زیرساخت های لازم هویتی نیز به شمار می رود. این انتظار و آلا از دانشگاه یا نظام آموزش عالی، امری به سادگی تحقق یافتنی نیست و چنان چه به انقلاب و اصلاح مستمر دانشگاه به منظور نیل به هدف مزبور اهتمام نگردد، مشکلات فرهنگی و ناهنجاری های اجتماعی فراوانی در پی خواهد آمد. توجه سرشار فرهیختگانی چون امام راحل (ره) به نهاد دانشگاه، از همین منظر قابل توجیه است؛ برنامه های فرهنگی؛ تحول لازم دارد، فرهنگ باید متحول شود، این غیر از سایر ادارات است، فرهنگ غیر از جاهای دیگر است، بنابراین مشکلات زیادی است، باید فرهنگ رایج جوری درست بکنید که برای ملت مفید باشد و آن نمی شود جز این که ایمان باشد. (اسدی مقدم، ۱۳۷۴: ۲۶) به طور قطع، هویت مداری جوانان فرهیخته به عنوان مهمترین محصول بنای دانشگاه بر پایه ایمان، از پیامدهای مثبت چنین تحولی شمرده می شود. حضرت امام (ره) در این رابطه می فرمود: شما سعی کنید که فرهنگ

مستقل اسلامی درست کنید؛ جوان هایی که در این فرهنگ تربیت می شوند، همان هایی هستند که مقدرات کشور در دست آن هاست. (اسدی مقدم، ۱۳۷۴: ۲۷) آن چه در این بین از اهمیت والایی برخوردار است؛ شیوه و نحوه رفتاری است که به تحقق چنین هدفی منجر شود. هر چند می توان با استفاده از نیروهای و ادارنده (به تعبیر برتراند راسل) یعنی با کیفر و پاداش، نوجوان و جوان مسلمان را به تن دادن به تعلیم و تربیت اسلامی معطوف به هویت مداری سوق داد، ولی به طور قطع تا نیروهای باور راننده یعنی استدلال و اقعاع به صورت اثرگذار مطرح نباشند، نه امیدی به استمرار و تداوم چنین مشی تربیتی باقی می ماند و نه اساسا سودی بر آن مترتب است؛ چرا که برکات و فواید تعلیم و تربیت دینی از رهگذر آموزش های رسمی و از جمله در حوزه عالی تنها آن گاه که شخص دانسته و آگاهانه خود را در معرض آن قرار دهد، می تواند ظاهر و نافع واقع گردد. حسن کارکرد چنین روندی، تبلور و ظهور دانشگاهی معنوی را در پی خواهد آورد؛ دانشگاهی که دانش آموختگان آن جهان هستی را به مراتب فراخ تر از عالم ماده و طبیعت بدانند، وجود خود را منحصر به ساحت بدن نبینند، برای جهان هستی و زندگی خود معنا و هدفی قائل باشند و از منظر و چشم انداز اخلاق به حیات بیاندیشند.

#### سخن آخر

انسان فکرمدار مدرنیته به دلیل نوع خاص برداشت از اندیشه، آزادی خود را از دست داده است؛ چه آنکه واژه های تفکر و اندیشه که همواره با غور و تعمق رابطه دارند تنها فعالیت

راسخ داشته باشد تا آنجا که هویت خویش را نیز از آن بخواهد. باید دین را از نو شناخت و جوهره دین که هدفی جز شناخت پروردگار به منظور هویت بخشی به آحاد انسانی ندارد را دوباره تبیین نمود. ■

## منابع:

- اسدی مقدم. کبری. دیدگاه‌های فرهنگی امام خمینی. تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۴.
- باتامور. تام. ب. منتقدان جامعه. ترجمه محمد جواهر کلام. تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۹.
- رجایی. فرهنگ. هویت، بحران هویت، هویت ایرانی. ماه نامه جامعه سالم، شماره ۲۴ (دی ۷۴).
- سلزام. هوار. علم اخلاق و پیشرفت. ترجمه مجید مددی. تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۷۵.
- عمید. حسن. فرهنگ عمید. تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ۱۳۶۵.
- کاجی. حسین. کیستی ما از نگاه روشنفکران ایرانی. تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۸.
- کاظمی. علی اصغر. بحران جامعه مدرن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- کریمی. یوسف. روانشناسی اجتماعی. تهران: ارسباران، ۱۳۷۷.
- گیدنز. آنتونی. تجدید و تشخیص. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- مجتهد شبستری. محمد. ایمان و آزادی. تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
- مشایخی. مهرداد. نقش جوانان در انقلاب ایران. ماه نامه کک. شماره ۷۵ (آذر ۷۳).
- مشیری. مهشید. فرهنگ زبان فارسی. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۹.
- Durkheim. Emile. The Division of Labour in Society. London: Macmillan. 1984
- Giddens. A. The Consequences of Modernity. Cambridge: Polity Press. 1990
- Giddens. A. Modernity & Self Identity. Cambridge: Polity Press. 1991-
- Jenekins. R. Social Identity. London: Routledge. 1996
- Johnson. Allan. The Blackwell Dictionary of Sociology. Blackwell Publishers. 1997
- Piaget. Jean. The Moral Development of the Child. New York: Randon House. 1967

رابطه زور از انسان گرفته است. گرچه جهان جدید به واسطه فن آوری نوین، وسایل بسیار متنوعی را پدید آورده است اما قادر به غایت سازی نیست. از این رو و به دلیل این ناتوانی، غفلت به صورت یکی از اصول زندگی امروزی درآمده و فن آوری وظیفه معطوف ساختن توجه ذهن از چهره جدی و عبوس زندگی به مقولاتی به ظاهر شاد و خوش را دنبال می کند. آنگاه که حد اعلای خوشی هافراهم آید و پوز آرامش مورد نیاز طبع انسان متمدن حاصل نشود، رنج و عذاب ناشی از بی هویتی در جهان مدعی هویت علمی سراسر وجود آنان که به این وادی رهنمون شده اند را فرا می گیرد.

از این رو جوامع صنعتی طی یکی - دوده گذشته، نوعی بازگشت به گذشته را توصیه می کنند. در واقع با مطالعه مشکلات جوامع امروزی در می یابیم که هر چند برخی مسایل مطرح در ادیان بدون در نظر گرفتن جوهره دین، فاقد اراده تطبیق با زمان می باشند، توجه به وحدانیت و شناخت جوهره دین که همان خداشناسی است، تنها راه جلوگیری از اضمحلال جوامع بشری است. آنچه در عملی سازی این مهم نقش محوری دارد، نحوه و چگونگی ایجاد کنش از رهگذر احیا و ایجاد باورهای دینی است. نسل گذشته باورهای دینی خود را نه از طریق به چالش کشیدن اصول و مبانی آن در ورطه استدلال، که از رفتارهای سنتی پیرامون خود به عاریت گرفته است. در مقابل، نسل جوان تحصیل کرده در اثر سهولت دسترسی به اطلاعات گوناگون به استدلال روی آورده است. بر این اساس امروزه دیگر نمی توان پذیرفت که جوان بدون منطق چیزی را بپذیرد و بدان اعتقادی

کاملاً انسانی و غیر الهی را در ذهن تداعی می کند. طبیعت انسان مدارانه تفکر مدرن که در واقع اصلی متعالی تر از انسان را نفی می کند، فقدان اصول به دلیل مبتنی بودن این تفکر بر طبیعت انسانی که به سبب عدم تعادل و متغیر و متلاطم بودن آن، شایستگی اصل و اساس بودن را ندارد و بالاخره نظریه تقلیل گرایی (Reductionism) که همه پیچیدگی های موجود در پدیده ها و علوم را قابل تحلیل به توضیحات ساده تری می داند، از جمله ویژگی های تفکر مدرن است که از اساس در تضاد با اندیشه هویت مدار الهی دین قرار دارد.

در نتیجه رواج مشی و شیوه مدرنیستی تفکر از رهگذر نهادهای برآمده از آن (از جمله آموزش)، کارآمدی اندیشه دینی در مقام تعریف هویت انسانی در معرض چالش قرار گرفت تا آنجا که گروهی به جد بر این باورند که اصولاً هر چه جامعه رویه توسعه می رود، از باورهای دینی دورتر می شود.

هر چند نظریه پردازان ماتریالیست از اوایل سده هیجدهم و بویژه در سده نوزدهم، سعی در انشأ و تلقین چنین باوری داشتند، ناهنجاری حاصل از عدم وجود معیارهای اخلاقی و یک حس قدسی که بیانگر هدف زیست و حیات انسانی باشد، مانع از پذیرش این نظر است. گرچه مدرنیسم دستاوردهای فراوانی به لحاظ رفاه مند شدن زیست انسانی در پی داشته اما به واقع در کنش مند سازی انسان از رهگذر اعطای هویت به او ناتوان ظاهر شده است. تنها بخشی که انسان در آن به آزادی واقعی دست می یابد، کنش است که در سایه احترام به حق انتخاب وی تجلی می یابد. مدرنیسم، قدرت انتخاب و حق گزینش